

متن پیاده سازی شده نشست پنجم (33 - 61 - 85) سال چهارم درس خارج فقه سیاسی 25 آبان 1401

صفحات 133 و 134 : کلیک کنید

فایل پیاده سازی : کلیک کنید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

اصلاح نکته‌ای از جلسه گذشته

جلسه گذشته جمله «الحق مع من غلب» را به ابن عمر نسبت دادیم و آن را توضیح دادیم که بر چه مبنایی این سخن نادرست را بیان نموده است. اما جمله ای که به او نسبت داده اند «نحن مع من غلب» است. یعنی ما با کسی همراه هستیم که زمام امور را دست بگیرد حال می خواهد، یزید بن معاویه یا حسین بن علی علیه السلام باشد.

پاسخ به سوالات

سوال: اگر مردم الزام به حکم شرعی را نخواهند آیا تعارض و تزاممی رخ می دهد؟ چون از يك سو حق مردم است الزام را نخواهند از طرف دیگر مردم در امر شرعی حق ندارند پس چه می شود؟

پاسخ استاد: اشکال مطروحه به آن دوقلویی (امور شرعی و امورات الناس) که بحث نمودیم بر می گردد. ایشان می گوید از طرفی امور مردم به خودشان مربوط است از سوی دیگر بحث های شرعی حق مردم نیست. در صورت تعارض چطور باید عمل نمود؟ چون ممکن است چیزی را مردم نخواهند یا چیزی را بخواهند. اگر فضای اولی فرض شد، حکم شرعی است و دیگر در حوزه انتخاب و اختیار مردم نیست. بنابراین نمی توانند بگویند ما واردات شراب را می خواهیم یا حجاب را نمی خواهیم، چون این حوزه از اختیارات مردم نیست متعاقبا الزام آن هم به اختیار مردم نیست.

البته عدم رضایت مردم ممکن است موضوع الزام را از بین ببرد. به طور مثال اگر کسی بخواهد از باب نهی از منکر عمل کند، اما اقدام او نه تنها مانع از انجام منکر نمی شود بلکه وضعیت را وخیم تر هم می کند و به تبع آن منکرات دیگری را به همراه می آورد. در اینجا دیگر محل بحث های مدیریتی است و نباید گفت حق مردم است که الزام را نخواهند، زیرا در مسئله شرعی چنین حقی وجود ندارد.

در آغاز انقلاب نزد مردم بحث اصلاحات ارضی مطرح بود که با آن ها چه باید کرد؟ فساد و منکری صورت گرفته بود اموال بسیاری از مردم به نام اصلاحات ارضی نقل و انتقال پیدا کرده بود. از فلسفه های آغاز انقلاب بحث اصلاحات ارضی بود اما هیچ اقدامی صورت نگرفت و چه بسا مانند مصادره ها به نوعی گسترش هم پیدا کرد.

پس باید گفت جای تعارض و تزاممی نیست اما ممکن است عدم رضایت مردم موضوع مشروعیت برخی اقدامات را از بین ببرد به طور مثال ممکن است منکری دیده شود اما اقدام به نهی از آن نه تنها فایده ای نداشته باشد بلکه ضرر آن بیش از فائده آن باشد و دیگر در اینجا موضوع از بین می رود نه اینکه حقی برای مردم ایجاد کند.

پرسش: آیا می توان بین امامت و خلافت رابطه عموم و خصوص من وجه قائل شد و نتیجه گرفت امامت از طریق نصب است و خلافت از طریق رضایت مردم است؟

پاسخ استاد: امامت واژه ای است که در نصوص دینی موجود است اما خلافت را به معنای اصطلاح سیاسی آن، در نصوص مشاهده نکرده ام. به طور مثال می گویند فلانی نظام امامت را به نظام خلافت منحرف کرد. در مورد معاویه چنین سخنی می

گفتند و معاویه گفت باید خلیفه تعیین کنم و یزید را خلیفه قرار داد. پس امامت با خلافت اصلاً کاملاً برابری نیست بلکه بسته به اراده اشخاص دارد. اگر کسی امامت را برای اداره امور شرعی و خلافت را برای اداره امور مردم به کار برد صحیح است. پس وابسته به این است، باعث از کلمه‌ی خلافت و امامت چه اراده‌ی می‌کند.

پرسش: اگر اکثریت مردم موافق آزادی حجاب باشند، آیا مقاومت حاکم در برابر آن‌ها مجاز است؟

پاسخ استاد: موافقت با یک منکر شرعی درست نیست، رضایت به حرام، خود حرام است. اما اگر به هر دلیلی این پدیده رخ داد و مقاومت حاکمان، اثر بخش نبود و مشکلاتی را ایجاد نمود مقاومت مجاز نیست. زیرا موضوع از بین می‌رود و گاهی اوقات موضوع را از وجوب به حرام مبدل می‌گردانند. به طور مثال اگر منکری را مشاهده نموده، تذکر دادن واجب است اما اگر تذکر موجب لجبازی یا در خطر افتادن جان باشد، فقها می‌گویند وجوب نهی از منکر در چنین شرایطی تبدیل به حرمت می‌شود. البته در این موضوعات اقدامات میدانی لازم است و بحث ما کلی و علمی است اما ذهنیت‌ها موردی است. بنابراین اگر زمینه اثرگذاری از بین رود و آثار منفی به جای گذارد مقاومت مجاز نیست هر چند نیاز به کارشناسی و توجه به آثار کوتاه مدت و بلندمدت دارد.

سوال: اگر حکم شرعی برای اصلاح امورالناس است پس احکام شرعی ذیل امورالناس و نه کنار آن قرار می‌گیرد.

پاسخ استاد: مستشکل می‌گوید حکم شرعی برای اصلاح امور مردم آمده و احکام هم تابع مصالح و مفاسد است. اگر خداوند هم رفتاری را واجب یا حرام کرده برای اصلاح امور مردم است پس این احکام زیرمجموعه امور مردم قرار می‌گیرد و چون گفتیم مردم در امورالناس آزادند بنابراین احکام شرعی هم که ذیل امورالناس قرار دارد، باید به اختیار آن‌ها باشد.

سوال مبتلا به مغالطه شده است. خداوند متعال همه‌ی احکام شرعی را به مصلحت ما و برای اصلاح امور مردم جعل نموده است اما این احکام در اختیار ما و دیگران نیست. یعنی نمی‌توان گفت چون احکام شرعی برای مصلحت ماست پس اختیار آن هم به دست ما است. پس مغالطه سوال در آن قسمتی است که می‌گوید چون احکام شرعی برای اصلاح امور مردم است پس اختیار آن هم به دست مردم است در حالی که اگرچه احکام شرعی برای اصلاح امور مردم جعل شده اما در اختیار مردم نیست. در سراسر جهان به همین صورت است. در مجالس و نهادهای قانونگذاری جهان، قانون برای اصلاح حال شهروندان وضع می‌شود اما اختیار و اجرای آن به دست شهروندان نیست. هرچند در آغاز نمایندگان توسط شهروندان انتخاب شوند اما وقتی این نمایندگان قانون وضع می‌کنند از اختیار مردم خارج می‌شود. تفاوت عرف و قانون همین گونه است. قانون ضمانت اجرا و مواخذه دارد اما عرف به دست مردم است. اگر عرفی ضمانت اجرا پیدا کرد تبدیل به قانون می‌گردد.

نسبت مشارکت سیاسی با مشروعیت

سوال پنجم این بود: مشارکت سیاسی مردم چه نقشی در مشروعیت نظام دارد؟ اگر نظامی بر اساس مشارکت مردم استوار نگردد و مردم دخالتی نداشته باشند آیا چنین نظامی از مشروعیت برخوردار است؟

در گذشته به طور مفصل این سوال پاسخ داده شد. مطلب چهارم هم پیرامون رای مردم در مشروعیت نظام بود که دوقلوی امورالناس و امور شرعی طرح گردید.

سازکار شرعی حق اعتراض مردم

آیا در فقه اسلام (فقه امامیه) تعریف خاصی برای اعتراض مردم ارائه گردیده است؟ مردم در حکومت اسلامی چه در حضور معصوم چه در عصر غیبت حق اعتراض دارند؟ در صورت وجود حق اعتراض سازوکار شرعی آن چیست؟ آیا شریعت دستورات عمل خاصی دارد یا همان چیزی را تجویز می‌کند که سایر عقلاً انجام می‌دهند؟

حق اعتراض در فقه خاصه

در فقه امامیه ولایت حاکم مشروط به رعایت مصلحت نسبت به رعیت است. ولایت حاکم با ولایت خداوند تفاوت می‌کند. ولایت خداوند ولایت امر و نهی است. اگر خداوند رعایت مصلحت نکند، هرچند از هر پدر و مادری بیشتر رعایت می‌کند اما وظیفه خداوند نیست. جنس ولایت خداوند از جنس امر و نهی و مولا و عبد است. اما ولایت سایرین اینگونه نیست و منوط به مصلحت است. تنها در مولا و عبد اصطلاحی بحث دیگری است که اکنون موضوع ندارد و در آینده خواهد داشت تا از آن بحث شود.

رعایت مصلحت منوط به مصلحت است. به طور مثال ولایت پدر بر فرزند که مورد اتفاق است اگر پدر بخواهد اندکی از

مصلحت فرزند خود تخلف کند از ولایت ساقط است. پس باید به مصلحت یا به بهترین شکل مصلحت رفتار کند «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

بنابراین هرگاه والی از رعایت مصلحت نسبت به رعیت خارج گردید از ولایت ساقط می شود. فقهای امامیه علاوه رعایت مصلحت، عدالت را شرط در حاکم می دانند. یعنی اگر حاکم مصلحت را رعایت کند اما نماز نخواند یا شراب بخورد اما مدیریت خوبی داشته باشد، همچنان ولایت ندارد. در فقه شیعه اگر بهترین حکومت باشد اما حاکم عادل نباشد از ولایت ساقط است.

ما نسبت به شرط دوم یعنی عدالت نظر متفاوتی داریم. ما می گوئیم عدالت لازم است و با خروج از عدالت، ولایت ساقط می شود اما عدالت را به معنای مشهور آن یعنی ترک گناه کبیره و عدم اصرار بر صغیره نمی دانیم. اگر والی از رعایت مصلحت خارج شود هرچند در نماز شب خود مقدار زیادی اشک بریزد یا از عدالت خارج شود ولایت ندارد.

سخن فوق، نسبت به معصوم جاری نیست چون معصوم از عدالت و رعایت مصلحت خارج نمی شود هر چند معصوم مشورت می کند و از آن استفاده می کند اما قطعاً خلاف مصالح امت عمل نمی کند. پس خروج از مصلحت زمینه ساز حق اعتراض است زیرا با خروج از عدالت یا عدم رعایت مصلحت می توان اعتراض کرد.

در فقه امامیه شکل، قالب و سازوکار مشخصی برای اعتراض وجود ندارد که بتوان آن را اعتراض شرعی نامید بلکه با خروج از عدالت و عدم رعایت مصلحت از سوی زمامدار، حق اعتراض وجود دارد. البته در کنار اعتراض باید مسائلی نظیر مصلحت نظام، کشور و مردم را باید در نظر گرفت. پس درست است که سازوکار خاصی وجود ندارد اما دارای چارچوب است. حق اعتراض از دیدگاه عامه

در فقه اهل سنت راه اعتراض مسدود است. گاهی به حدیث پیامبر استناد می کنند و گاهی وجوه عقلی ذکر می کنند. سابقاً داستان دفاع عبدالله بن عمر از یزید در سنن بیهقی ذکر شد. همچنین به روایاتی از کتاب مسلم که در میان اهل سنت جایگاه ویژه ای دارد استناد می شود. برخی بعد از قرآن کریم، صحیح مسلم را دارای جایگاه مهمتر و برتری نسبت به صحیح بخاری می دانند و برخی بالعکس.

مسلم در صحیح خود چنین نقل می کند: «يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهَدَايِي، وَلَا يَسْتَنُونَ بِسُنَّتِي، وَسَيَقُومُ فِيهِمْ رَجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ»، قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ: تَسْمَعُ وَتَطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ، وَأَخَذَ مَالَكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِعْ»

در جای دیگر مسلم نقل می کند: «اسْمَعُوا وَاطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْكُمْ مَا حُمِلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِلْتُمْ»: فرمان آنها را بشنوید و اطاعت کنید؛ زیرا شما مسؤول اعمال خودتان هستید، آنها هم مسؤول اعمال خودشان.

در نقل دیگری از مسلم آمده: «من كره من أميره شيئاً فليصبر عليه، فإنه ليس أحد من الناس خرج من السلطان شبراً فمات عليه إلا مات ميتة جاهلية».

ناصرالدین الوانی می گوید «نحن نذكر دائماً و ابدا ان الخروج على الحكام و لو كانوا من المقطوع بكفرهم ان الخروج عليه ليس مشروعاً اطلاقاً» ما دائماً گفتیم و خواهیم گفت خروج بر حکام ولو با قطع به کفرشان مطلقاً مشروع نیست.

البته برخی از متفکرین اهل سنت که صبغه دانشگاهی و حوزوی دارند برای بازسازی این موضوع تلاش کرده تا جایی که سخن از خلع ید حاکم بیان نمودند.

پرسش: آیا حق اعتراض به حکومت معصوم وجود دارد؟

پاسخ استاد: در حکومت معصوم چون فرض بر عصمت است، هیچگاه خروج از عدالت و مصلحت رخ نمی دهد به همین دلیل حق اعتراض هم وجود ندارد. اما حق سوال وجود دارد و اگر مسلمانی از معصوم سوال کند مرتکب گناه نشده است.

پرسش: شما فرمودید حق اعتراض در اهل سنت وجود ندارد در حالی که اهل سنت قائل به حق خروج نیستند اما نهی از منکر را قبول دارند، آیا نهی از منکر حاکم همان اعتراض نیست؟

پاسخ استاد: به حدیث «اسمعوا و اطيعوا» توجه کنید، منع از خروج و اعتراض را در بر می گیرد البته ممکن است حق سوال وجود داشته باشد اما حق اعتراض وجود ندارد چون اعتراض بار دارد.

الحمد لله رب العالمين